



ترجمه، کوششی است برای پذیرش دیگری*

دکتر احمد کامیابی مسک**

چهار نفرشان باشد. به نزدیک ترین بازار رفت و انگور خرید. وقتی مردان خوشه انگور را دیدند از خوشحالی از جا پریدند و اعتراف کردند که این همان چیزی است که آنها می خواستند. هر چهار نفر به یک چیز تمایل داشتند، ولی هیچ کدام آنها زبان دیگران را نمی دانست و بر سر هیچ با هم مشاجره می کردند. مولانا نتیجه می گیرد جنگ ملت ها از آن جا ناشی می شود که با زبان مشترک سخن نمی گویند و ترجمه کردن نمی دانند.

این که ترجمه به گفتگوی فرهنگ ها کمک می کند چیزی است که همگی ما به قدر کافی به آن معتقدیم، حتی می خواهم بگویم که علمای وازه شناس و دانشگاهیان و روشنفکران در این باب توافق دارند یا بایستی داشته باشند.

اما مسائل قبیله محوری، فرانسه محوری در بین دیگر مسائل، آن قدر برای ما شناخته شده اند که بتوانیم با انجام دادن آنها به رضایت خاطر برسیم. مسأله این است که اندیشیدن، کار روشنفکر، هنوز هم با ابزار زبان و کارهایی که در زبان بدون این که به آثار خارجی مراجعه کند انجام می گیرد.

همچنین باید بگویم مترجم لزوماً آنچه را که دوست دارد ترجمه نمی کند. او می تواند، گاهی هم مجبور است برای مبارزه ترجمه کند که هیچ ربطی به گفتگو ندارد. مترجمان یا

* مقاله حاضر به صورت سخنرانی در دانشگاه استراسبورگ (فرانسه) (فروردین ۱۳۸۳، برابر ۲۴ تا ۲۶ مارس ۲۰۰۴) ایراد شده است.

** عضو هیأت علمی دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.

۱. مثنوی، دفتر دوم، ص ۳۹۵ (انتشارات علمی، تهران).

چهار کس را داد مردی یک درم
هر یکی از شهری افتاده به هم
فارسی و ترک و رومی و عرب
جمله با هم در نزاع و در غضب
فارسی گفتا از این چون وارهم
هم بیا کین را به انگوری دهیم
آن عرب گفتا معاذ الله لا

من عنب خواهم نه انگور ای دغا
آن یکی کس ترک بد گفت ای گوزوم
من نمی خواهم عنب خواهم اوزوم
آن که رومی بود گفت این قیل را
ترک کن خواهم من استافیل را
در تنازع مشت بر هم می زدند
که ز سر نام ها غافل بدند^۱

چهار مرد در گوشه ای نشسته بودند؛ یک پارسی، یک ترک، یک عرب و یک رومی. رهگذری یک درهم به آنها عطا کرد. هر یک از چهار نفر پیشنهاد خرید چیزی برای خوردن کردند. پارسی انگور خواست، مرد ترک اوزوم، مرد عرب عنب و مرد رومی استافیل. اما چون چهار نفر به یک زبان سخن نمی گفتند نمی توانستند منظور یکدیگر را بفهمند و بین آنها مشاجره در گرفت. عاقل مردی با فرهنگ که بر اسرار چیزها آگاهی داشت از آن جا عبور کرد. مشاجره آنها را شنید. به آنها نزدیک شد. پیشنهاد کرد که با پولشان چیزی بخرد که مورد رضایت هر

حتمی را متحمل می گردند. اما این استحاله می تواند آفریننده شود، زیرا موقعیت اساسی مسأله را با روشنایی جدیدی نمایان می کند... ترجمه برای درک متقابل در جهتی متعالی به کار می رود و هر قدمی در این راه موهبتی است برای ملت ها»^۲.

ترجمه کوششی است برای پذیرفتن دیگری. ما نمی توانیم زبان دیگر را بپذیریم مگر این که این زبان ما را وسوسه کند و به شوق آورد. در آن صورت کار ترجمه عبارت خواهد بود از به زیر سؤال بردن خود خویشتن که می کوشد جایی را به دیگری واگذارد. همچنین بپذیریم که ترجمه پاسخ به سؤال است و به سؤالی که دیگری می تواند برای ما مطرح کند به شرط این که ما آن را دریافت کنیم. مسأله شخصیت دیگری هنگامی مطرح می شود که مترجم را دچار مشکل می کند یا او را وامی دارد به خواننده (مخاطب) بفهماند که با یک واقعیت خارجی تغییر نیافتنی سر و کار دارد. در پذیرش دیگری حرفی نیست، اما به شرط این که او را درست و کامل و دست نخورده ارائه دهد.

آفرینش تأثیری که یک چنین زبان بیگانه بر روی مخاطب اصلی اش دارد و به وجود آوردن چنین تأثیری بر مخاطب زبان وارداتی (مبدأ)، مشکلاتی است که بسیار شناخته شده اند. این مشکلات از کار بی نهایت گفتگوی بین فرهنگ ها ناشی می شود که در بطن فعالیت مترجم، وجود دارد. مترجم نمی آفریند، بلکه بازآفرینی می کند. او زبان بیگانه را در قالب زبان مادری اش درمی آورد. او که از این زبان بیگانه و ارتباطی که با فرهنگ بیگانه دارد تأثیر پذیرفته است می تواند به روشن کردن واقعیت بیگانه نایل آید و آن را برای مخاطب ملی اش، در جایی که مترجمی دیگر آن را نامفهوم رها کرده است، خودمانی گرداند. البته این موضوع مسأله نقش مترجم به عنوان رابط را مطرح می کند. در این صورت لازم است بگوییم نقش ترجمه در گفتگو عبارت است از خودمانی کردن فرهنگ دیگری و مطابقت دادن خصوصیات فرهنگ های دیگر با فرهنگ خود، که فعالیتی است اخلاقی و علمی و پژوهشی.

ترجمه زمینه تبادل اندیشه و بن مایه گفتگو را فراهم می آورد و به همین نیز بسنده می کند. این به آن معنا نیست که مترجم به

۲. مارتن هایدگر، پیش درآمدی بر ماوراءالطبیعه چیست؟ در پرسش های ۱، ص ۱۳ (چاپ گالیمار، ۱۹۶۸).

Martin Heidegger, Prologue a 'Qu est-ce la meta-physique', in Questions I, Gallimard, 1968, p.13.

مفسران زمان جنگ این مسأله را خوب می دانند. ترجمه همیشه یک فعالیت انسان گرایانه نیست. ترجمه مشاجره قلمی هم به راه می اندازد و در خدمت جنگ قرار می گیرد. تنها یک ایراد بر آن وارد است: جنگ اغلب باعث بهترین هماهنگی و همسانی انسان ها می شود. انسان ها یاد می گیرند یکدیگر را بشناسند و دوست بدارند در حالی که با هم جنگ می کنند. از این گذشته، آیا گفتگو نمی تواند دافع مشاجره قلمی باشد؟ تسخیر جنوب اروپا به دست مسلمانان به اروپاییان آموخت که کتاب مقدس را در زبان های محلی شان ترجمه کنند و متون یونانی را که قبلاً مسلمانان آنها را ترجمه کرده بودند دوباره به زبان مادری شان برگرداندند. شاید این ترجمه ها یکی از علل نوزادگی یا تجدید حیات ادبی و فرهنگی رنسانس باشد. باز هم در فضای مشاجره قلمی، شایسته است فراموش نکنیم که مترجم ها در کشورهای دیکتاتوری - که در آن جا سانسور دولتی بیداد می کند و آثار خارجی می توانند بر اثر عدم آگاهی حکام ارزش مخربی داشته باشند - جای نویسندگان را می گیرند.

این مسأله خیلی شناخته شده است، اما پیشنهاد اولیه درست است؛ در میان ما این توافق در باب کاربرد ترجمه در گفتگوی فرهنگ ها وجود دارد.

موضوع از اهمیت کمتری برخوردار است، همچنان که صحبت از گفتگو در میان مردم و ملت هاست، زیرا در واقع، هدف آن است. در افق گفتگوی بین فرهنگ ها، پیشنهاد و برنامه کانت در جهت صلح دائمی مد نظر است و ترجمه که در مبارزه بسیار قدیمی و تاریخی علیه اسطوره بابل است، نقش جایگزین پذیری اش را که اسطوره «سیزیف» نیز هست بازی می کند. در چارچوب ترجمه به عنوان حامل گفتگو قصد دارم اندیشه هایی را بیان کنم که نتیجه تجربه ام در ترجمه متون از زبان فرانسه به زبان پارسی و از پارسی به فرانسه است.

ترجمه به طور اجتناب ناپذیری سؤال هایی درباره خویشتن و دیگری مطرح می کند؛ هایدگر گفته است: «اندیشه ها با ترجمه به قالب زبان دیگر منتقل می شوند و به این ترتیب استحاله ای

طریق خودش این ادامه و تبادل کار را آماده نمی کند. مترجم در میان این دو قرار گرفته است. او عامل زنده نقل و انتقال واژه ها و اندیشه ها در بین دو زبان و دو فرهنگ است. اگر اغراق نباشد شاید بتوانیم بگوییم او گفتگو را در بطن خود دارد. در واقع او تکنسینی است که از خود می پرسد چگونه زبانی را به زبان دیگر منتقل کند و زبان دیگری را در زبان خودش بیاورد و دغدغه روزمرگی گفتگوی بین فرهنگ ها را ندارد. از لحظه ای که به ترجمه می پردازد نکاتی را که خودش از آنها به ادراک و هوشمندی فرهنگ دیگری رسیده است، همچنین امکان درک کردن و شنیدن را برای ما فراهم می آورد. گفتگو بدون شک به تک گویی منحرف خواهد شد، اما انتخاب های مترجم، فعالیت ناب انتقادی اش در کل، دقیقاً در ورای فوریت های حرفه ای اش این گفتگوی بین فرهنگی را به همراه دارد.

مترجم می کوشد آنچه را که دوست دارد به زبان مادری اش برگرداند، اما نه همیشه، گاهی هم ممکن است آنچه را که مورد تنفر اوست ترجمه کند. ترجمه لزوماً فعالیتی انسانگرایانه نیست، بلکه تبادل پیامی بین دو قوم یا دو ملت است که با هم تفاهم ندارند یا همدیگر را درک نمی کنند.

از جانب دیگر، مترجم در قلمرو تخیل و احساس، این سؤال را مطرح می کند تا بداند در جهت حساس کردن و برانگیختن مخاطب به واقعیت خارجی و به شخصیت دیگر دنیای خارجی که حاملش می باشد تا چه حد می تواند پیش رود، تا چه حد می تواند این مخاطب را در موقعیتی پیچیده قرار دهد تا بتواند او را از لذت خواندن محروم کند. دقیقاً آن جاست که گفتگو، گفتگوی متعهد، بدون توافق طرفین که خود را چنان که هستند نشان می دهند به وجود می آید: من آنچه را که او می خواهد بگوید درک نمی کنم، این واقعیت را در نمی یابم، این واقعیت مرا به خصوصیت فرهنگی من باز می گرداند و مرا از من خویش خارج می کند. این موقعیت می تواند درهای ذهن مرا در جهت طریق دیگر بگشاید همچنان که می تواند درهای ارتباط با دیگری را ببندد.

همه چیز در سطح واژه که واقعیت بیگانه را مشخص می کند آغاز می شود. هنگامی که واقعیت، قابلیت ساده شدن به واقعیت زبان ورودی را ندارد باید واژه را همان طور که هست رها کنیم. این روش دو جنبه دارد و می تواند دو کاربرد داشته باشد: می تواند توی ذوق بزند، ناامید کند و منجر به طرد کتاب شود، همچنین می تواند حس کنجکاو را برانگیزد و میل به اکتشاف را از دیاد بخشند. بعضی از نویسندگان که اصلشان خارجی است و

به زبانی که زبان مادری شان نیست می نویسند در این که واژه های بیگانه فرهنگشان را در ترجمه بگذارند تردید نمی کنند و به خود زحمت ترجمه کردن یا حتی روشن کردن به وسیله محتوای متن را نمی دهند. با این کار با دو مخاطب سر و کار دارند، مخاطب جامعه پذیرنده و مخاطب جامعه واردکننده (مبدا).

مترجم، بین ترجمه ساده و جمله های توضیحی یا تفسیری روشن کننده و یادداشت های پایین صفحه که مهارت و دانش او را نشان می دهند و نیز واژه بیگانه، حق انتخاب دارد. به نظر ما مترجم نباید شخصیت دیگری را قربانی کند هنگامی که این شخصیت از واقعیتی مطلقاً ساده نشدنی به نشانه گذاری شباهت ها و تفاوت های بین فرهنگ ها ناشی می شود. اما او نباید از عمل خودمانی کردن امتناع ورزد، اگر عواملی که باید ترجمه شوند اشیای ساده ای باشند که اخلاق تجاری به ما آموخته است که آنها را آن چنان بشناسیم که گویی این عوامل متعلق به ما هستند.

گفته می شود مشکل وقتی به وجود می آید که با طرق اندیشیدن و ذهنیات فرهنگی و برداشت هایی از مفاهیم جهان مورد توجه نمایندگان ما نیستند، سر و کار داشته باشیم، نه تنها هنگامی که آنها از فضا-زمان ما هستند، بلکه هنگامی که از گذشته بسیار دور می آیند که حتی گاهی خود بومیان نیز به آن توجه ندارند. بعضی از متخصصان ترجمه ها را ناقص می بینند و این اشکال ترجمه ها نیست، بلکه اشکال از مرجع است که خیلی دور و بیگانه است. بدون شک، گفتگوی فرهنگ ها درباره گذشته نیست، بلکه درباره زمان حال است، اما سنت آن قدر بر معرف های کنونی سنگینی می کند که دیگر بودن آن از نظر پنهان نخواهد ماند. مسأله در این جا به همان اندازه شامل دیده ها و برداشت ها از جهان می شود که شامل زبان هایی که این دیدگاه ها را تا ساختارهایشان به ثبت می رسانند.

چگونه می توان لحظه زودگذر را - هر چند که پیامش کوتاه باشد - به زبانی منتقل کرد که تجزیه و تحلیل آن، زمان می برد. چگونه می توان موسیقی غزل های حافظ را که آوازخوانان ایرانی در چندین دستگاه موسیقی ایرانی خوانده اند یا واژه های عارفانه اش

وجود دارد که مترجم، گفتگوی فرهنگ‌ها را سریع‌الادراک می‌گرداند و آن وقتی است که کیفیت زبان چنان است که در ورای شایستگی مترجم، سخن از عظمت و درخشندگی یا زیبایی‌ها یا مشکلات فرهنگی که زبان حامل آن است می‌باشد. مترجم در این جا می‌تواند نقشی داشته باشد، اگر زبان مادری اش زیباست شاید زبان اصلی (مبدأ) هم زیبا باشد و شاید بالاخره شایسته باشد که فرهنگ دیگری نیز کشف شود.

ترجمهٔ تئاتری بیش از دیگر ترجمه‌ها اهمیت خاصی دارد، زیرا بلافاصله از طریق بدن‌های زنده در فضای محله‌ها برای مردم گفته می‌شود. این ترجمه، تجزیه و تحلیل انتقادی و ادبی را تحمل نمی‌کند و می‌دانیم چقدر متخصصان بعضی از فرهنگ‌ها آنها را به سادگی با ترجمهٔ دقیق اما خشک قربانی کرده‌اند. تعداد بی‌شماری از ترجمه‌های لاتین و یونانی دوباره ترجمه شده‌اند تا برای مردم درخور پذیرش و لذت بخش باشند، چیزی که همیشه در مورد آنها برای تماشاگران بسیار زیادی مصداق داشته است. ترجمهٔ تئاتری به زبانی زنده نیاز دارد که با کادر و قالب آن مطابقت داشته باشد. این ترجمه با همهٔ زیبایی‌ها و جذابیت‌ها و زائده‌هایش، بیش از دیگر انواع حامل فرهنگ، تجربه و زندگی شده است. باز هم یک بار دیگر باید بگویم، دغدغهٔ زبان باید بر همه چیز فایز آید و برتری داشته باشد و چنین برتری با صحت و درستی و با راحت خواندن آن مطابقت دارد.

اگر زبان دوست‌داشتنی است، ترجمه اساس و بن‌مایهٔ یک گفتگو را مطرح می‌کند هرچند که این گفتگو، مشاجرهٔ قلمی باشد. اضافه کنیم که کیفیت زبان وقتی که با زبان مبدأ (اصلی) مهیج شده باشد می‌تواند در خدمت غنای زبان مقصد درآید و می‌دانیم چقدر گوته-شاعر و فیلسوف بزرگ آلمانی-در دیوان شرقی^۵ اش با واژه‌ها و ضرب‌آهنگ‌های برگرفته از غزل‌های حافظ در غنای زبان آلمانی کوشیده است.

من سعی کرده‌ام اشعاری را به زبان فرانسه و همچنین به زبان پارسی برگردانم. شعر از جایگاهی بسیار با اهمیت در ایران برخوردار

۳. Paul Valery شاعر سوررئالیست قرن بیستم فرانسوی.

۴. دفترهای تئاتر، بازی، ترجمهٔ تئاتری، شمارهٔ ۵۶، مترآل، که بک، کانادا.

Les cahiers de theatre, Jeu. "Traduction theatrale", N.56, Montreal (Quebec), 1990.

5. Divan oriental.

را با طیف وسیعی از معانی، ترجمه کرد. اما به هر صورت ترجمهٔ معانی و محتوای غزل‌های حافظ که جهان‌شمولند می‌تواند همواره در جهت شناخت فرهنگ ایرانی مفید باشد.

به این ترتیب فرهنگ‌هایی اند که بدون ایجاد زمینه نمی‌توان ترجمه کرد. ترجمه می‌تواند هنگامی که خواننده آمادگی ندارد شوک‌آور باشد. همچنین به گفتهٔ پل والر^۲ «مترجم چاره ندارد جز این که از نزدیک به تأثیر علت بپردازد. او می‌تواند متن اصلی را در زبان ورودی دوباره ببیند، سپس ساختار جملهٔ اصلی را در ترجمهٔ نهایی اش، در بهترین صورتش دریابد، و گرنه وظیفهٔ او نیست که بفهماند». در این صورت بیش از ترجمه چه برانگیزاننده باشد یا زنده آنچه که در گفتگوی فرهنگ‌ها مهم است نقش مترجم می‌باشد. او نه تنها با انتخاب اثر، اگر از او خواسته شود، بلکه با توضیحات و یادداشت‌هایی که می‌تواند در آن به خصوص در یک مقدمه آورد می‌تواند گفتگوی فرهنگ‌ها را ارتقا دهد. این کوشش بیش از پیش در این عصر جهانی کردن و یکنواخت کردن، لازم به نظر می‌رسد. مترجم می‌کوشد جهان یکسان شده‌ای را که به خواننده منتقل می‌کند برای او معقول و مفهوم گرداند؛ داستان‌های روایی معاصر وی را بیش از پیش به سوی این روش می‌کشاند، در حالی که هنوز در یک متن، چیزهایی برای گفتن هست، چیزهایی که خاص یک فرهنگ و یک زبان است.

من خیلی زیاد بر این جنبهٔ کار مترجم تأکید ندارم. ترجمه بنا بر واژه‌شناسی لاتین که بیهوده به ما می‌آموزد Traducer به معنای منتقل کردن است، به گفتهٔ پیر گراول^۴، فعالیتی است که (بنا به فرض) اصولاً غیرممکن است: «ترجمه در واقع گذر یا انتقال از زبانی دیگر نیست. در کدام زبان این گذر یا انتقال خواهد توانست به انجام برسد؟ ترجمه به طور دقیق، جهیدن از قاره‌ای به قارهٔ دیگر است با همهٔ مشکلات درک و فهم، که این جهش لزوماً و به طور ناگهانی به همراه می‌آورد». بالاخره، مترجم موظف نیست خوانندگان را برای مخاطبان آسان کند یا برای پذیرش اثر، گاهی حتی زیباتر و قوی‌تر از آنچه که شاید در متن اصلی است نقش انتقال‌دهنده را بازی کند. با این حال، قلمروی

است و تعداد نسخه‌های چاپ شده، از مجموعه‌های شاعرانه خیلی بیشتر از دیگر انواع ادبی است. من معتقدم که مترجم نه تنها به غنای زبانش بلکه به بارور کردن اندیشه‌ی ملتش نیز کمک می‌کند.

به نظر من به عنوان کارگردان و استاد تئاتر، بهترین طریق پذیرش دیگری، از طریق تئاتر، که هنری زنده است، می‌باشد. تئاتر مکانی است که یک ملت می‌آید زبان مادری اش را بشنود.

به این دلیل و همچنین به سبب تعلق من به دو فرهنگ متفاوت است که طبیعی‌تر دانسته‌ام تصمیم بگیرم متون نمایشی را به پارسی ادبی برگردانم. البته همانطور که آنتوان وی تر گفته است: «یک ترجمه‌ی عالی از یک متن نمایشی باید طریقه‌ی اجرای آن را نیز تعیین کند و نه عکس آن را»^۶ (یعنی طریقه‌ی اجرا به روشن کردن متن کمک نماید). متنی که به پارسی ترجمه شد باید به طور طبیعی طریقه‌ی اجرای آن را نیز تبیین نماید. اما معمولاً در ایران، متون نمایشی را بیشتر به جای آن که اجرا کنند و ببینند می‌خوانند. این چنین است که معتقدم، یک متن نمایشی را باید در زبان ادبی ترجمه کرد، زیرا بیشتر به شرایط محلی خوانش تئاتر کمک خواهد کرد. یک نویسنده به خصوص در میان دیگر نویسندگان نظر مرا به خود جلب کرده است و او اوژن یونسکو است. او نیز مسأله‌ی تعلق داشتن به دو فرهنگ متفاوت را شناخته است. همچنین درباره‌ی جهان هستی اندیشه‌هایی داشته است که من نظریات خود را در آنها باز می‌یابم.

برای ترجمه‌ی نمایشنامه‌های یونسکو پژوهش‌ها و تحقیقات زیادی را به انجام رسانده‌ام تا بتوانم همان زبان و سبک نویسنده را در زبان پارسی بیابم و به متن اصلی وفادار بمانم و در عین حال اندیشه‌ها و مقاصد او را حفظ کنم. آنچه که در آثار نمایشی یونسکو ساده به نظر می‌رسد این است که جمله‌هایش کوتاه‌اند و عبارت طولانی به ندرت دیده می‌شود و از آن جاست که این خطر به وجود می‌آید که فکر کنیم مشکلات ترجمه کمتر خواهد بود، بدون توجه به این که گاهی یافتن معادل یک جمله کوتاه یا یک واژه که می‌تواند در تئاتر به تنهایی معادل یک جمله طولانی باشد، بسیار مشکل‌تر است. برای من پیش آمده است که مجبور شوم وقتی معادل خوبی در زبان پارسی نیافته‌ام به یادداشت‌های پایین صفحه یا حتی به پیشنهاد چندین معادل ممکن پناه برم تا خواننده و کسارگردان بتوانند معنای آنها را دریابند و آنچه که ساده‌تر بر روی صحنه ادا می‌شود انتخاب کنند. در زمانی که هدف، ترجمه‌ی یک جمله کوتاه است ترجمه به این معنا می‌تواند نوعی فعالیت دو جانبه‌ی گفتگویی باشد.

جلسات روخوانی یا نمایش عمومی به توجه دادن و حساس کردن یک فرهنگ به فرهنگ دیگر کمک می‌کند و در آن صورت است که امکان گفتگو کردن به وجود می‌آید، اما این نوع جلسات محدود به چند مجمع تقریباً انحصاری و متشکل از افراد برتر جامعه باقی می‌ماند. باید امیدوار بود که دستگاه‌های ارتباط جمعی جایی گسترده‌تر به اقتباس از آثار خارجی اختصاص دهند، آثاری که کاملاً ترجمه نشده‌اند اما به دریافت روح یک فرهنگ کمک می‌کنند و پهنه ارتباط را می‌گسترند.

از این طریق سعی کرده‌ام آنچه که مورد علاقه من است بفهمم و به دیگران بفهمانم و ارتباطی بین دو ملت ایران و فرانسه برقرار کنم.

آخرین سخن، باز هم از عشق خواهد بود. اتی میبل (Eti emble) متخصص ادبیات تطبیقی که اخیراً وفات یافته است چهار نوع ترجمه را از یکدیگر متمایز کرده است: ترجمه وفادار زیبا، زیبای وفادار، وفادار زشت، زشت وفادار. برای من در واقع، اهمیت ندارد کدام یک را ترجیح دهم، حتی اگر به دو نوع اول بیشتر تمایل داشته باشم، آنچه مهم است این است که ترجمه وجود دارد چون اساس و پایه صرف نظر نکردنی برای گفتگو است. هر چه ترجمه آثار در یک فرهنگ نادر باشد آن فرهنگ بیشتر بازبچه‌ی نمایش‌های تیپ‌گرایی و کلیشه‌ها و تقلیدها خواهد بود.

هر چه تعداد ترجمه‌ها بیشتر باشد یک فرهنگ به بهترین وجه در تمامی تنوع ظاهر خواهد شد. ما بیشتر تمایل داریم آثار برجسته را ترجمه کنیم در صورتی که باید آثار معمولی را نیز به زبانمان برگردانیم. مسئولیت ناشر و مترجم که به تنظیم ترجمه باید کمک کنند به تنهایی گفتگوی بین فرهنگ‌ها را ارتقا خواهند داد.

اما چه چیز افتخارآمیزتر از انتقال اندیشه‌ها و فرهنگ یک ملت به ملتی دیگر و به این طریق نزدیک کردن ملت‌ها با نشان دادن تفاوت‌هایشان و همچنین به وجود آوردن امکان درک انسانی، خواهد بود.

در پایان با یک سؤال به سخنانم خاتمه می‌دهم: آیا سوء تفاهم فرهنگی که گاهی از ترجمه استنباط می‌شود خود گاهی سازنده نخواهد بود؟



۶. تئاتر تماشاگران، شماره ۴۴، مارس-آوریل ۱۹۸۲، وظیفه ترجمه کردن. Antoine Vitez, 'Le devoir de traduire', in 'Theatre public', n.44, mars, avril 1982.